

بقلم عبدالله خان افغان نویسنده

فضلاى فرا موش شده

شعراى افغان

(۱) سلطان سکندر لودی پادشاه مدبر و شجاع افغان بوده است تاریخ شیر شاه نوشته میکنند که این سلطان نامور با اینکه در ردیف شاهان تاریخی و سلک نیرومندان آسیا محسوب است در فضیلت و علم نیز حصه وافى و بزرگى داشته در عین حال از فضلاى روزگار و شعراى عالی مقداری بشمار میرود ایام شهزادگى و جوانی را در دهلی به تحصیل علوم و فنون بسر برده و در اشعار قریحه صاف و روشنی داشته است و گاهی گل رخی تخلص می نمود زما نیکه این سلطان با سلطان علا و الدین طرح مصالحت انداخت و در سنه ۹۰۰ از جنپور به علاقه سنبل اقامت گزید هنگامی بود که شیخ جمال کنیو از سیاحت عراق و روم عودت نموده به دهلی آمده بود چون حضرت شیخ به سلطان مقام استادی داشت شاه ورقه منظوم در طلب شیخ و خواهش کتاب مهر و ماه که از مؤلفات شیخ جمال است بقلم خود نوشته فرستاد و ما عیناً منظومه سلطان سکندر افغان را درینجا تذکار میدهم .

ای فخر گنج لا یزالی	وی سالک راه دین جمالی
در گرد جهان بسی زده سیر	در منزل خود رسیده بالخیر
بودی تو مسافر جز ممانه	الحمد که آمدی بخانه
باید که کتاب مهر و ماهم	ارسال دهد چنانچه خواهم
ای شیخ بما برس بزودی	بسیار مسافرت نمودی
بکشای بسوی در گهم گام	تا در یابی ز گل رخی کام
چشمم به جمال تو طپان است	دل مرغ مثال در فغان است
من اسکندرو تو خضر ماهی	باشد که بسوی ما یسانی

(۲) خوشحال خان ختک

خوشحال خان ولد شهباز خان ولد یحیی خان، ولد اکو خان قوم ختک ساکن ملک پوالمعروف بسرائی ولادت خوشحال خان در سنه ۱۰۲۲ واقع شده است شهباز خان در عهد سلطنت شاه جهان از جمله اکابر دولت و خان قوم خود بوده، چون قوم ختک از قدیم با قوم یوسف زائی و بنگش دشمنی و عناد داشتند و ملک شهباز خان در سال ۵۰۰۱ به محاربه یوسف زائی بقتل رسید و خوشحال خان به سن هفت ساله گئی به عوض پدر خود از طرف شاه جهان به منصب و جاه پدر خود نایل آمده و در زمره اکابر شاه جهان شامل و مقرب شد زمانیکه اورنگ زیب شاه جهان را محبوس ساخت خوشحال خان نظر به محبت و اخلاصیکه به شاه جهان داشت ملازمت اورنگ زیب را ناگوار دانسته بوطن اصلی خود مراجعت کرد و در صدد اینکه اگر در استخلاص شاه جهان و احیای حکومت اورنگ زیب کاری بتواند و اورنگ زیب نظر به شخصیت و اهمیت قومی خوشحال خان مخوف بود که مبادا خان مذکور کدام تدبیر اندیشیده شاه جهان را از قید برهاند و یا برای افغانه کاری کند اورنگ زیب ازین جهت قصد گرفتن خوشحال را تصمیم و ظاهراً از راه حيله در آمده باو نوشت چون شما شخص مهم و یکی از هوا خواهان سلطنت مغلیه بوده خواهش میکنم که درآمدن خود مضایقه نوزید عجلتاً بدربار شاهی حاضر شوید من شما را به همان چشم قدیم دیده به رتبه و منزلت شما فرقی نخواهد آمد و در حین زمان بعضی از اقارب و اشخاص قومی خوشحال خان را به وعده خانی و منصب لغزائیده تا به رفتن او نزد اورنگ زیب کوشش و اصرار نمایند خوشحال خان با وجود حذاقت فطری و تجارب که داشت به تحریر اورنگ زیب و اصرار بعضی از اقوام فریب خورده در سنه ۱۰۷۴ با عده قلیلی روانه دهلی گردید چون پیشتر در باب حبس و گرفتن خوشحال خان تمهید و با صوبه دار پشاور امر رفته بود زمانیکه خان موصوف وارد پشاور شد صوبه دار پشاور فوراً او را محبوس کرده خواهش نمود اگر مبلغ پنجاه هزار روپیه بمن بدهید شما را رها خواهم کرد ورنه محبوساً شما را بدهلی میفرستم خوشحال خان خواهش او را نه پذیرفته فرستادن دهلی را قبول نمود صوبه دار پشاور خوشحال خان را به حفاظت نام روانه دهلی کرد با اینکه قوم ختک و سائر اقوام برای محاربه و خلاصی او اجتماع ورزیده محض به اجازه او میدیدند ولی بعضی از هوا خواهان اورنگ زیب

که ظاهراً به لباس دوستی با خوشحال خان سرا زیک گریبان می کشیدند خوشحال خان را به تسلیم و اداری ساخته نه گذاشتند که قوم را تحریص و امر به محاربه بدهد لذا آن به تقدیر داده قوم را از اراده که داشتند مانع آمد در وسط ماه رمضان ۱۰۷۴ به دهلی رسید و بعد از توقف چند روز از حضور اورنگ زیب احکام محبوسی او صادر شد علاوه بر آن که عایله و پسرانش نیز حاضر دهلی شوند ولی بعضی از متعلقین و دو پسر او سعادت خان و میرباز خان به غرض پرستاری او به دهلی حاضر شده و باقی پسران او نیامدند بعد از انقضای چهار سال اورنگ زیب خوشحال خان را از حبس رهائی داد و منصبی که در عهد شاه جهان داشت باو داده نشد و اما مشار الیه را در زمرة ملتزمین خود منسلک ساخت و سپس خوشحال خان موقع بدست آورده خود را مع عیال و اطفال از دهلی کشیده بوطن اصلی خود باز آمد و در صدد مقابله اورنگ زیب بر آمد تمام اقوام افغان را بر علیه او تحریص نمود و در چهار محاربه اورنگ زیب را منهزم ساخت چیزی که باعث ناکامی خوشحال خان شد فقط برخلافی مردم بنگش یوسف زائی بود که باو عناد قدیمی داشتند و خودش گفته .

اتفاق په پښتانه کېښ پیدانه شه که نه ما به دمغل کریوان پاره کر
خوشحال خان از حد زیاد در دیوانش اورنگ زیب را هجو کرده است چنانچه میگوید
فردوسی چند ایات در هجو سلطان محمود گفته اما من اورنگ زیب را بارها هجو گفته ام .

مذهب و اخلاق خوشحال خان

خوشحال خان اهل سنت و جماعت و محب علمای حقیق و متفر از شیخان ریا کار بود .
خوشحال خان صاحب ساوک ، مدر ، باوفا ، غریب دوست و جواد کریمی بود باوجود اینکه در سال ما لکی بسیار مبالغه میشد اما چون تمام ران به سخاوت صرف میکرد بقول خود او گاهی بروز کوات واجب نشده .
شوق شکار را نهایت زیاد داشت تا آخر عمر خود شکار میکرد و اشخاص فاضل و صاحب علم را دوست داشت و همیشه بر قوم و افغانیت خود فخر میکرد چنانچه میگوید .

د افغان په تنگ می و ترله توره

تسکیالی دزمانی خوشحال ختک یم

باینکه در افغانی و فارسی شاعر بود اما شعر گوئی را بد میدانست تاریخ انتقال خوشحال خان معلوم نیست ولی احياناً یقین کرده میشود که عمر او بین ۱۰۱ - ۱۰۲ خواهد بود .

کار نامه های خوشحال خان

خوشحالخان از مشهور ترین اشخاص افغان و خان زبردست تمام قوم ختک بوده دیوان خوشحال خان تماماً اجتماعی و ضرب المثل های بدیعی دارد و روحیات هر قوم افغان را جدا جدا توضیح و تشریح میکند اگر چه در علوم و فنون مختلفه این شخص صدها کتاب تصنیف کرده است اما الحال از تصنیفات او همین دیوان که به طبع رسیده و فضل نامه و فرخنامه و ریاض الحقیقت، دیگرها به مشکل میسر میشود این بدیع افغان در اکثر علوم معقولات و منقولات علامه دهر گذشته است علاوه ازین خان موصوف از شجاعت و جوان مردی یگانه دوران خود بود .

خوشحال خان ۳۴ فرزند ذکور علاوه از دختران کثیرالتعداد داشت که منجمله ایشان ۳۲ فرزند او بدرجه اعلی شاعر بودند . اقوال او نهایت معتبر است و اکثر آن ضرب الامثال گشته و این اشعار او را لازم تذکار دیده می نویسیم .

بود بل نه زده کوی د دنیا دودی	چه شاگرد نشی اوستاد نشی سری
زبونی به تی به دین کسب پیدا نشی	که زبون به اعتقاد نه شی سری
خواست دعا به آسانی کله قبلیری	د تقوی به کار چه داد نشی سری
دزحمت علاجی کله طیبان کا	چه به آه و په پر یاد نه نشی سری
که په عمر صد ساله شی هم لا اوم دی	چه سیاح دهر بلا د نشی سری
په اولاد کنبی اثر د اصل و شی	د بد اصلو د د ا ماد نه شی سری
که کو بنس کا په اخلاص زئی ضامن یم	که کا مران په خپل مردا نه شی سری
بهتری د خوی خصلت بو په خوشحاله	خام طمع دپه نژاد نه شی سری

کذا
 خوک چه بد ذات ته علم هنرور کا
 خونى رهزن ته توره خنجرور کار
 د جان غليم به د کړک په خیرى ساتى
 خپل به ئى نه شی که خپل جنګور کار
 اتها

اجتماعیات

شرق و غرب

بقلم آقای غلام جیلانی
 اعظمی معاون انجمن ادبی

اوایل قرن (۷) مسیحی که مغرب زمین در اثر سانحه بزرگ استیلای ژرمنهای وحشی
 دوچار ذات و بدبختی بوده و تمدن رومی ها با بهره پایدال حوادث بربری هاشده بود، ممالک
 معروفه آنجا یکی بعد دیگر استقلال و حاکمیت ملی خویش را تسلیم مهاجمین وحشیه ساخته و بعضی
 ممالک بخود سری و طولوا یف الملوکی زانده گانی می نمودند
 هنگامیکه سرتاسر خاک های مغرب را نفاق، جهل، ضعف اداری فرا گرفته از فضل
 و تمدن، علم و حرفت، حریت نفس، عدل و مساوات، امنیت مال و جان خبر و آری دران
 سرزمین نبود.

موقعیکه مظالم و استبداد مقتدرین بالخاصه حکام شرقی روم و فارس بعضی ممالک مشرقی
 را نیز با آتش یداد و خود سری میساخت یعنی اگرچه مشرق بقدر مغرب بدبختی نداشت
 ولی جبروت مقتدرین و گمراهی مذهبی از قبیل کفر و بت پرستی جهل و خرافات کم از کم